

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی			

پدیده‌ی گرایش به عرفان‌های انحرافی

مسأله‌ای که امروز به‌عنوان یکی از معضلات جامعه‌ی ما، ذهن مسؤولان جنبه‌های فرهنگی را اشغال کرده، گرایش‌هایی است که در میان قشر جوان و تحصیلکرده‌ی جامعه‌ی ما به‌سوی فرقه‌های مختلفی که معناگرا هستند و نوعی باطنی‌گری در آنها مطرح است و بعضاً هم اسم و صبغه‌ی عرفانی به خود گرفته‌اند؛ ظهور کرده است. این گرایش قابل‌توجه و شدید این سؤال را به‌وجود آورده که چه عاملی این گرایش را سبب شده و چگونه می‌توان آن را تجزیه و تحلیل کرد و تکلیف ما در برابر این موج چیست.

این گرایش‌ها به دو دسته‌ی کلی قابل‌تقسیم است؛ یکی گرایش به‌سمت عرفان‌های انحرافی بومی است؛ مثل فریق صوفیه با انواع و اقسامی که در داخل سرزمین ما دارند. اگر امروز به خانقاه‌ها سر بزیند، با تأسف می‌بینید که عده‌ی بسیاری از جوان‌هایی که دیگر آنها را در مساجد نمی‌بینیم، در صفوف نمازگزاران مشاهده نمی‌کنیم، در مجالس دینی و در هیئات و امثال آن نمی‌بینیم؛ آنها در خانقاه‌ها حضور پیدا می‌کنند. من شخصاً این صحنه‌ها را دیده‌ام.

گرایش دوم، گرایش به سمت عرفان‌های وارداتی است؛ عرفان‌هایی که از نقاط مختلف دنیا در جامعه‌ی ما ترویج می‌شود؛ چه به‌صورت مستقیم از طریق طرفداران و علاقه‌مندان به این مکاتب عرفانی و باطنی و چه از طریق پیام‌رسان‌ها و سایت‌های اینترنتی و رسانه‌ها؛ عرفان‌هایی که از خاور دور، امریکای لاتین، اروپا، هند، چین و سرزمین‌های مختلف ترویج می‌شود و متأسفانه امروز در جامعه‌ی ما اقبال بسیار زیادی به آنها ظهور کرده است.

یکی از بهترین معیارهایی که می‌شود با آن، میزان علاقه‌مندی و گرایش به این گونه مکاتب باطن‌گرا و معنویت‌گرا را سنجید، مطالعاتی است که در این حوزه‌ها در جامعه‌ی ما صورت می‌گیرد. کتاب‌هایی که در این حوزه منتشر می‌شود و مورد استقبال قرار می‌گیرد و به چاپ‌های چندم می‌رسد، میزان علاقه‌مندی و گرایش به این گونه مکاتب باطن‌گرا و معنویت‌گرا را به‌خوبی نشان می‌دهد.

عوامل جذابیّت مکاتب عرفانی

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که عامل جذب این مکاتب چیست؛ چرا نسل جوان و تحصیلکرده‌ی ما این‌طور به سمت این مکاتب اقبال می‌کند؛

در پاسخ به این سؤال، ابتدا ببینیم به‌طور کلی عوامل جذب مکاتب عرفانی چیست؛ سبب جذابیّت عرفان برای بشر چیست. به برخی از مهم‌ترین این عوامل اشاره می‌کنیم.

عامل اول این است که روح انسان به‌شدت تشنه و عطشناک معنویت و احساس‌های لطیف روحانی است. در فطرت همه‌ی انسان‌ها چنین عطش و نیازی وجود دارد. همه‌ی انسان‌ها نیازمند معنویت هستند؛ حتی معنویت‌های انحرافی مثل شرک. شرک، معنویت انحرافی است. علت اینک مذهب شرک‌آلود و ادیان ساختگی در طول تاریخ بشر و در سطح جوامع بشری توانستند افرادی را به خود جذب کنند این است که سخن از معنویت می‌گفتند؛ ولو معنویت انحرافی. اگر این تشنگی و عطش نبود، آن مکاتب نمی‌توانستند طرفداری پیدا کنند. هدف اصلی انبیای الهی هم، معنویت و کمال معنوی انسان است. نظامات و مقررات اجتماعی و فردی که ادیان الهی برای زندگی دنیوی انسان‌ها آوردند، غایت و مقصد ادیان نیستند. گرچه در اسلام، نظامات سیاسی و اقتصادی و قوانین و مقررات قضایی و ... وجود دارد؛ اما آنها به‌هیچ‌وجه هدف و غایت اصلی اسلام نیستند. غایت اسلام، تعالی و کمال معنوی انسان است. چند جمله از کتاب "تفسیر سوره‌ی حمد" حضرت امام علیه السلام می‌خوانم و استدعا می‌کنم خوب به آن دقت کنید. شاید تصویر ما از دین، نیاز به ارتقاء و تصحیح داشته باشد. امام خمینی در اواخر چهارمین جلسه‌ی درس تفسیر سوره‌ی حمد خود این‌گونه می‌فرماید: «قرآن

هم این طوری است؛ یک سفره‌ی پهنی است برای همه. هرکس به اندازه‌ی آن اشتها‌یی که دارد و آن راهی که پیدا بکند به قرآن، استفاده می‌کند. استفاده‌ی اعلا‌یش را آن می‌برد که برایش نازل شده: «**أَتَمَّا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ**». ^۱ آن استفاده‌ی اعلا مال اوست؛ لکن نباید ما مایوس بشویم. باید ما هم از این سفره بهره‌ای برداریم، و اولش این است که خیال نکنیم که غیر از این مسائل طبیعی چیز دیگری نیست در کار، و قرآن آمده است برای اینکه مسائل اجتماعی را بگوید و مسائل طبیعی را بگوید و برای زندگی آمده، زندگی دنیا. این انکار همه‌ی نبوت است. قرآن آمده است که انسان را انسان کند و همه‌ی اینها وسیله است برای همان یک مطلب. تمام عبادات وسیله است؛ تمام ادعیه وسیله است؛ همه وسیله‌ای برای این است که انسان آن لبابش ظاهر بشود. آنکه بالقوه است و کتب انسان است، این به فعلیت برسد و انسان بشود آدم. انسان بالقوه، بشود یک انسان بالفعل؛ انسان طبیعی بشود یک انسان الهی که همه چیزش الهی باشد. هرچه می‌بیند، حق ببیند. انبیا هم برای همین آمده‌اند. همه‌ی اینها هم وسیله‌اند دیگر. انبیا نیامده‌اند حکومت درست کنند. حکومت را می‌خواهند چه کار؟! این هم هست؛ اما نه این است که انبیا آمده‌اند که دنیا را اداره کنند. حیوانات هم دنیا دارند، کار خودشان را اداره می‌کنند. البته بسط عدالت، همان بسط صفت حق تعالی است برای اشخاصی که چشم دارند. بسط عدالت هم می‌دهند، عدالت اجتماعی هم به دست آنهاست؛ حکومت هم تأسیس می‌کنند؛ حکومتی که حکومت عادلانه باشد؛ لکن مقصد این نیست. اینها همه وسیله است که انسان برسد به یک مرتبه‌ی دیگری که برای آن، انبیا آمده‌اند.

یعنی اساساً هدف و غایت حرکت انبیای الهی، معنویت و رساندن انسان بود به اوج تعالی معنوی و قرب الی الله و لقاء و وصال الهی. هرچه غیر از این در ادیان هست، به‌عنوان مقدمه، زمینه‌چینی و فراهم کردن و مساعد کردن زمینه برای نیل به این غایت و هدف است. بنابراین اولین عاملی که سبب

۱. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۳۱۲ و شیخ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۸۵.

شده مکاتب عرفانی جذّابیت داشته باشند و بتوانند بشر را به سمت خود جذب کنند، این است که سخن از معنویت می‌گویند.

به احتمال قوی این را تجربه کرده‌اید که وقتی کسی گوشه‌ای از زندگی عارف والامقامی را توضیح می‌دهد، چقدر انسان جذب می‌شود و به دلش می‌نشیند! یا گاهی اوقات جملاتی را از یک عارف بزرگ بازگو می‌کنند، نمونه‌ی خیلی بارزش، جملاتی است که از خواجه عبدالله انصاری نقل می‌شود، دیده‌اید وقتی انسان می‌شنود، چقدر دلش را جذب می‌کند! این به خاطر تشنگی روح همه‌ی بشر به معنویت است. این اولین عاملی است که سبب شده است عرفان برای بشر جذّابیت پیدا کند .

عامل دوم، تشنگی جان همه‌ی انسان‌ها به سوی زندگی سرشار از صلح، مهر، محبت، دوستی، صداقت و اخلاق، و نفرت فطرت انسانی از خشونت و فریب و تزویر است. این واقعیتی است که در فطرت همه‌ی انسان‌ها وجود دارد. همه‌ی انسان‌ها صلح و دوستی را دوست می‌دارند؛ همه‌ی انسان‌ها صداقت و راستی را دوست می‌دارند؛ همه‌ی انسان‌ها فضیلت‌های اخلاقی را دوست می‌دارند؛ همه‌ی انسان‌ها در فطرتشان از خشونت و جنایت متنفرند؛ از تزویر و دروغ متنفرند؛ و چون مکاتب عرفانی از این سخن می‌گویند؛ انسان‌ها را به صلح و دوستی، چه صلح با خدا، چه صلح با خلق خدا، چه صلح با کلّ عالم هستی دعوت می‌کنند؛ سخن از مهر و محبت می‌گویند؛ سخن از صفا و صداقت می‌گویند؛ سخن از گذشت و لطافت‌های روحی انسان می‌گویند؛ برای انسان‌ها جذّابند.

سومین عامل، تشنگی روان انسان است به آرامش، شادی و امید در زندگی. روان همه‌ی انسان‌ها تشنه‌ی آرامش است. اساساً بشر در طول تاریخ به دنبال هر چیزی رفته است، به خاطر این بوده که گمان می‌کرده در پناه آن می‌تواند به آرامش دست پیدا کند. اگر انسان‌ها به دنبال ثروت‌اندوزی رفتند، گمان می‌کردند با ثروت انبوه، آسایش خاطر پیدا می‌کنند. اگر در پی این بودند که به قدرت و مقامات عالیه دست پیدا کنند، فکر می‌کردند در پناه این قدرت می‌توانند آرامش و آسایش خاطر داشته باشند. هرچه که انسان به دنبال آن بوده، به خاطر آرامش و آسایش در زندگی بوده است. همه‌ی انسان‌ها دوست دارند که زندگی شادی داشته باشند و به شدت از غصّه و غم و حزن و اندوه بدشان می‌آید.

همه‌ی انسان‌ها از اینکه یک زندگی افسرده و سرد و بی‌روح داشته باشند و امید در زندگیشان نباشد به‌شدت متنفرند؛ خواستار یک زندگی سرشار از امید، با نگاهی مثبت به آینده‌ی زندگی هستند.

مکاتب عرفانی اینها را به بشر هدیه می‌دهند؛ وعده می‌دهند که ای انسان! در پناه این مکتب، تو به آرامش می‌رسی و هیچ عاملی برای استرس و اضطراب نخواهی داشت؛ چراکه زندگی تو فقط به‌دست یک نفر است و او خدای متعال است؛ خدایی که حکمت و رحمت مطلق است. به‌تعبیر امام صادق علیه السلام، «**لَا يَفْعَلُ بَعَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ**»^۲ خدای متعال برای بندگان‌ش جز آن چیزی را که حاوی بالاترین مصلحت است، پیش نمی‌آورد و هرچه هم در زندگی انسان پیش می‌آید، همه به‌دست خداست؛ «**لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا**»^۳ جز آنچه خدا برای ما مقدر کرده است، برای ما رخ نمی‌دهد.

این سخن قرآن است. به‌تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات شعبانیه: «**الْهِىَ بِيَدِكَ لَا بِيَدِ غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضَرِّي**»^۴ خدایا دست خودت است؛ دست احدی جز تو نیست. وقتی چیزهایی که دارم زیاد می‌شود، ولو به‌دست انسان‌ها به من رسیده؛ اما این تو بودی که به‌دست آنها آن را به زندگی من افزودی. وقتی چیزهایی که دارم، از دست من می‌رود، ولو به‌دست افراد؛ اما این تویی که به‌دست آنها این چیزها را از زندگی من خارج می‌کنی. وقتی سودی به من می‌رسد، این تویی که می‌رسانی. وقتی خسارتی به من وارد می‌شود، این تویی که خسارت را وارد می‌کنی؛ «**بِيَدِكَ لَا بِيَدِ غَيْرِكَ**». وقتی زندگی ما در دست اوست و او هم یکپارچه مهر و حکمت است؛ دیگر چرا باید نگران حادثه‌های آینده‌ی زندگی بود؟ چرا نگران باشم؟ مگر قرار است حادثه‌ی بدی اتفاق بیفتد؟ هرچه اتفاق بیفتد، کار خداست و خدا هم جز خوبی پیش نخواهد آورد؛ این باور به انسان آرامش خاطر می‌دهد و اضطراب را از بین می‌برد. از آن طرف، چرا غصه بخورم؟ چرا اندوه داشته باشم؟ برای حادثه‌های گذشته‌ی زندگی

۲. صدوق، خصال، ج ۲، ص ۴۰۰ و مجلسی، بحار، ج ۱۲، ص ۳۴۹.

۳. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۵۱.

۴. سید بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۲۹۶ و مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۹۷.

اندوه و غصّه بخورم؟ مگر در گذشته‌ی زندگی من غیر خدا کسی کاره‌ای بوده است؟ و مگر از خدا جز خیر سر می‌زند؟ از خَیْر محض جز نکویی ناید؛ لذا دلیلی برای غصّه خوردن هم وجود ندارد: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۵ همانا دوستان خدا/ نه ترسی دارند و نه محزون می‌شوند. نه ترس و اضطراب از آینده، نه حزن و اندوه نسبت به گذشته. عرفان این باور را در اختیار انسان قرار می‌دهد. چه دلیلی برای یأس و ناامیدی؟ اگر کارگردان همه‌ی عالم، خدایی است که یکپارچه رحمت و حکمت است، چرا من مأیوس باشم؟ مگر او مرا تنها می‌گذارد؟ مگر او مخلوقی را می‌آفریند و آن را در عالم بی‌پناه رها می‌کند؟ دست او را نمی‌گیرد؟ به یاری او نمی‌شتابد؟ این است که سخن عرفان حلاوت دارد؛ چون تشنگی روان انسان را سیراب می‌کند و او را به آرامش و شادی می‌رساند.

زندگی در جهانی که جلوه‌گاه حضرت حق است؛ دوست‌داشتنی و نشاط‌آور است. عالم در دید یک عارف مثل تالار آینه‌ای است که آن محبوب و معشوق نازنین، آن جمیل مطلق، در وسط این تالار دست به تجلّی زده است. به قول حافظ: در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد؛ و جلوه‌های جمال او در آینه‌های دور تا دور تالار عالم منعکس شده است. هر آینه‌ای، یعنی هر مخلوقی را که در عالم می‌بینید، جلوه‌ای از حُسن دوست را نشان می‌دهد. برای یک انسان عاشق، زندگی در این تالار آینه چقدر دوست‌داشتنی است که به هرچه نگاه می‌کند، گوشه‌ای از جمال محبوبش را می‌بیند! به تعبیر باباطاهر:

به دریا بنگرم دریا ته وینم به صحرا بنگرم صحرا ته وینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته وینم

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ وَ فِيهِ»^۶ به هیچ چیز نگاه نکردم مگر اینکه پیش از او، پس از او، همراه او، و درون او خدا را دیدم. زندگی انسان عاشق در این

۵ . سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۲.

۶. فیض کاشانی، علم‌الیقین، ج ۱، ص ۴۹.

تالار آئینه که به هر جا نگاه می‌کند جلوه‌ای از حُسن دوست را می‌بیند؛ چقدر شادی‌آفرین است! به تعبیر قرآن، «**أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ**».^۷ این است که عرفان جدّابیت دارد.

چهارمین عامل، تشنگی ذهن انسان به پی‌بردن به اسرار و رموز مخفی عالم است. ذهن همه‌ی انسان‌ها تشنه‌ی این است که به اسرار ناشناخته‌ی هستی پی ببرند و عرفان سخن از آنچه در غیب عالم است، می‌گوید؛ از رمز و رازهای پشت پرده‌ی عالم حس، سخن می‌گوید و لذا برای ذهن بشر جدّابیت دارد.

عامل پنجم، تشنگی نفس همه‌ی انسان‌ها به شهود عوالم غیب و دیدن دنیاها‌ی ناشناخته است. علاوه بر اینکه ذهن انسان می‌خواهد رمز و رازها را بشناسد، انسان‌ها در درون خودشان طالب دیدن غیب عالمند؛ می‌خواهند پشت پرده‌ی عالم حس را ببینند؛ آنچه پشت پرده است را شهود کنند:

گوشم شنید قصّه‌ی ایمان و مست شد کو قِسمِ چشم، دیدن ایمانم آرزوست

می‌خواهند ببینند و عرفان به آنها وعده‌ی دیدن می‌دهد. این است که عرفان جدّابیت دارد.

ششمین عامل، تشنگی نفس انسان است به دستیابی به قدرت‌های برتر و توانایی انجام کارهای خارق‌العاده. نفس انسان تشنه‌ی قدرت است. تشنه‌ی قدرت‌های ظاهری است، مثل قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی، زور بازو، قدرت نظامی و امثال اینها. انسان فطرتاً طالب قدرت است. دلیل هم دارد؛ چون انسان در فطرت خود طالب خداست؛ تشنه‌ی خداست و خدا قدیر مطلق است؛ قادر مطلق است. جلوه‌ی قدرت الهی در آئینه‌ی پست و مقام افتاد و چون شباهتی با محبوب ناشناخته‌ی فطرت انسان‌ها داشت، این آئینه هم جدّابیت پیدا کرد. کما اینکه جلوه‌ی غنای خدا در آئینه‌ی پول و ثروت افتاد و باز به دلیل شباهتی که این آئینه با معشوق ناشناخته‌ی فطرت انسان‌ها پیدا کرد، پول و ثروت هم جدّابیت پیدا کرد. علی‌ای‌حال، همه‌ی انسان‌ها در نفس خود تشنه، طالب و خواهان قدرتند. حالا اینها قدرت‌های ظاهری است.

۷ - سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.

قدرت‌های برتری در لایه‌ی عمیق‌تر وجود انسان هست که انسان با آن قدرت‌ها می‌تواند کارهای خارق‌العاده انجام دهد. نفس همه‌ی انسان‌ها تشنه‌ی چنین قدرتی است و مکاتب عرفانی به بشر وعده می‌دهند که با رهنمودهایشان می‌توانند کاری کنند که قدرت‌های خفته در درون بشر را بیدار کنند و شخص توانایی انجام کارهای بسیار خارق‌العاده را پیدا کند؛ بتواند طی‌الارض کند، گذشته و آینده‌ی عالم را ببیند، در جهان تصرف کند، بتواند با اراده‌ی خود تحولات عظیمی در هر جای عالم ایجاد کند؛ حتی وعده می‌دهند که انسان بتواند با اراده‌ی خود چیزی را که وجود ندارد، خلق کند. در حدیث قدسی داریم: «**اَنَا مَلِكٌ لَا أَزُولُ أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ أَطْعَمُنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ حَتَّى أَجْعَلَكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ**»^۸ من فرمانروای بی‌زوال عالم هستم. به هرچه بگویم باش، خلق و ایجاد می‌شود. ای بنده‌ی من! در آنچه تو را به آن امر کردم، فرمان مرا ببر تا تو را هم به‌گونه‌ای کنم که هرچه اراده کنی، خلق شود. عرفان وعده‌ی این قدرت عظیم را می‌دهد و لذا حلاوت و جذابیت دارد. اینها نمونه‌هایی از عوامل جذابیت داشتن عرفان برای همه‌ی بشر است. همه‌ی انسان‌ها به مکتبی که این ویژگی‌ها را داشته باشد، جذب می‌شوند.

علل گرایش نسل کنونی به جریان‌های عرفانی

نکته‌ی دیگر سبب روی آوردن نسل کنونی بشر به سوی عرفان است؛ خصوصاً فرهیختگان و خصوصاً نسل جوان. چرا امروز این موج عظیم عرفان‌گرایی در عالم ظهور کرده است؟ از طریق سایت‌های اینترنتی می‌توانید با این موج در سطح جهان آشنا شوید و اگر به کشورهای دیگر سفر کنید، می‌توانید از نزدیک هم ببینید، و احتمالاً دیده‌اید که چگونه مکاتب متنوع عرفانی با صبغه‌ها و اندیشه‌های مختلف مریدهای فراوان در دنیا جمع می‌کنند؛ از کشورهای امریکایی و اروپایی گرفته تا نقاط دیگر دنیا، شرق و غرب عالم. این استقبال برای چیست؟ چرا در چند دهه‌ی اخیر در تمام کشورهای دنیا، این همه کتاب‌های عرفانی در حال تألیف است و این قدر پرتیراژ چاپ می‌شوند و به فروش می‌رسند؟

۸. منبع برای عبارت مشابه: مجلسی، بحار، ج ۹۰، ص ۳۷۶ و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۹.

شاید شنیده باشید؛ در این دهه‌ی اخیر ظاهراً هر سال که آمار گرفته‌اند، یکی از ده کتاب پرفروش در امریکا "مثنوی" مولوی بوده است. چرا؟ کتاب‌های نویسنده‌های مختلف در این حوزه، چرا با تیراژهای عظیم چاپ می‌شود؟ کتاب‌های "کارلوس کاستاندا" که خاطراتش با آن عارف سرخ‌پوست، "دون خوان" است، به زبان‌های مختلف دنیا ترجمه شد و در تمام دنیا به فروش رفت؛ به زبان فارسی هم ترجمه شد و با اینکه ده دوازده جلد است، در ایران هم چقدر به فروش رفت. چرا از کتاب‌های کاستاندا این قدر استقبال شد؟ چرا از کتاب‌های "پائولو کوئیلو" این قدر استقبال شد؟ چرا در ایران از ترجمه‌ی کتاب‌های او شو این قدر استقبال شد؟

علت روی آوردن دنیای امروز به سمت عرفان، سرخوردگی از زندگی مادی و حیوانی بی‌هدف و فاقد معنا در دهه‌های گذشته و حتی در یکی دو سده‌ی گذشته است.

بعد از تحوّل که در اندیشه‌ی دنیای غرب رخ داد، بعد از رنسانس و بعد از ظهور ساینسیزم، مکتب علم‌گرایی و مدرنیسم رابطه‌ی بشر را با ملکوت، با عالم بالا، با حقایق آسمانی و ماورایی و معنوی قطع کرد؛ گفت همه‌ی آنها سخن یاوه و اوهام و اباطیل بود. واقعیت همین عالم حس و ماده است. تنها چیزی را که به تجربه درمی‌آید، می‌شود به عنوان واقعیت پذیرفت و لذا به ملکوت عالم، به خدا و به معنویت پشت کرد؛ کلیسا را ترک گفت و به عرصه‌ی زندگی مادی روی کرد؛ حتی ساینسیزم گفت بهشتی که ادیان می‌گفتند، همه خواب و خیال و اوهام بود؛ اما من این بهشت را در عالم واقعیت، یعنی در همین دنیا به نیروی اقتصاد و تکنولوژی می‌سازم. وعده‌ی ساختن بهشت را به بشر داد؛ ولی آیا از زمان ظهور این اندیشه‌ها و تحوّل که در دنیای غرب ظهور کرد و بعد به سایر نقاط عالم صادر شد تا امروز، واقعاً آن بهشت ساخته شد؟ آیا دنیای امروز که دستاورد این اندیشه است، یک بهشت امن است؟ آیا بشر در آن، آسایش و آرامش دارد؟ هیچ روزی نیست که در این عالم جنگی برپا نباشد و خون‌های زیادی از مردم مظلوم ریخته نشود. همین امروز صحنه‌ای که شما در غزه می‌بینید؛ برهنه‌ترین و بی‌پرده‌ترین صورت جنایت، آن هم نسبت به یک ملت دارد رخ می‌دهد و همه‌ی دنیا هم تماشا می‌کنند. اینها دستاورد همان بهشت ساینسیزم است. دنیایی که در زرادخانه‌های بزرگ

ارتش‌های پیشرفته‌ی آن به‌قدری سلاح‌های اتمی ذخیره شده است که همین سلاح‌های موجود، نه سلاح‌هایی که دارند روی آن تحقیق می‌کنند و می‌خواهند عظیم‌تر از سلاح‌های هسته‌ای فعلی بسازند، همین سلاح‌های موجود که اختیارش هم در دست دیوانه‌های خون‌خواری است که در رأس رژیم‌های ددمنش قرار گرفته‌اند، اگر منفجر شوند؛ قادر است برای چندین هزار بار کل کره‌ی زمین را به پودر تبدیل کند و دیگر اصلاً کره‌ای به نام کره‌ی زمین در منظومه‌ی شمسی باقی نماند؛ و اختیار این سلاح‌ها در دست چه کسانی است؟! آن وقت در این دنیا، بشر می‌تواند آرامش داشته باشد؟ بشر می‌تواند آسایش خاطر داشته باشد؟ دنیایی که فقر در آن بیداد می‌کند؛ گروه اندکی در اثر سیری دارند منفجر می‌شوند و گروه عظیمی در اثر شدت گرسنگی دارند از پا درمی‌آیند. این بهشت ساینتیزم است. این دنیای ایده‌آلی است که مدرنیسم برای بشر ساخت. دنیای امروز، حتی برای انسان‌هایی که در اوج رفاه به‌سر می‌برند، دنیایی پوچ است. تا کی جاذبه‌های جنسی می‌تواند برای انسان جذابیت داشته باشد که انسان به‌دنبال سکس و شهوترانی برود؟ تا کی سکس می‌تواند انسان را اشیاع کند؟ لباس مد روز پوشیدن، اتومبیل آخرین سیستم سوار شدن، شکم را از فرآورده‌های غذایی لذیذ پر کردن تا کی می‌تواند انسان را دنبال خودش بکشد؟ یک روز بشر خسته می‌شود و آن روزی است که می‌بیند هیچ هدف و معنایی در زندگی نیست. به همین علت است که الآن مکاتب معناگرا در دنیا دارند جذابیت پیدا می‌کنند؛ فلسفه‌های بزرگی در این عرصه دارد مطرح می‌شود. امروزه فیلسوفان بزرگ عالم دارند در موضوع هدف و معنای هستی می‌اندیشند و تلاش می‌کنند. بشر امروز برای زندگی خود در پی هدف و معنا است و به این خاطر در دهه‌های اخیر گرایش عظیمی به‌سمت جریان‌های عرفانی اتفاق افتاده است.

عامل دوم، سرخوردگی بشر است از درنده‌خویی‌ها و غارتگری‌های حاکم بر جهان امروز و تزویر و فریبکاری حاکم در عرصه‌ی زندگی فردی انسان‌ها و روابط بین‌الملل. این همه قتل و غارت! این همه کشتار و جنایت! فطرت انسان‌ها از این متنفر است و بشر از این جنایت‌ها و تزویرها خسته شده است. انسان‌ها در روابط فردی در دنیا با هم با خشونت روبه‌رو می‌شوند و به‌خاطر منافع و لذایذ خودشان،

دیگران را به راحتی لگدمال می‌کنند و از پا درمی‌آورند؛ در روابط بین‌المللی هم ملت‌ها و کشورها و دولت‌ها چنین می‌کنند. روح انسان‌ها از این خسته شده است و لذا گرایش به سمت مکاتب عرفانی ظهور کرده است.

سومین عامل: خصوصاً در جوامع مذهبی مثل جوامع ما، چرا نسل جوان و تحصیلکرده این‌قدر به سمت خانقاه‌ها و به سمت مکاتب و گرایش‌های مختلف معنویت‌گرا، چه بومی و چه وارداتی روی می‌آورند؟ یکی از علل عمده‌ی آن زده شدن از مذهب قشری و تقدّس خشک و بی‌روح است؛ زده شدن از دینی است که فقط تحکّم و امر و نهی دارد؛ آن هم در قالب رفتارهای ظاهری؛ و زده شدن از اعمالِ خشونت به نام مذهب. نسل جوان و تحصیلکرده از مذهبی که هیچ روحی در آن نیست و فقط پاکی و نجسی، حلال و حرام و واجب و حرام است، خسته شده است. هیچ معنا و روحی در این مذهب نیست؛ یک تقدّس خشک است و این متأسفانه یکی از معضلات بزرگ جامعه‌ی امروز ما هم هست. وقتی دین را فقط به شریعت محدود و منحصر کردیم و روح و معنای دین را، باطن و حقیقت دین را فراموش کردیم، دین فقط شد احکام ظاهری و به مسائل فقهی محدود شد؛ حقایق بلند و لطیفی که به تعبیر حضرت امام، غایت و هدف اصلی دین است، حذف و فراموش شد؛ چه جذّابیتی خواهد داشت؟ دیدیم که حتّی حوزه‌های علوم دینی ما عرفان را برنتابید و با شدّت و خشونت با این جریان برخورد کرد، حتّی در سطح مرجعیّت گاهی ظرفیت و تحمّل حقایق لطیف و بلند عرفانی را ندارند. جای تأسّف است، همین تفسیر سوره‌ی حمد را، کسانی که آن روز بودند و سنّشان اقتضا می‌کند، در خاطرشان هست، حضرت امام که شروع کردند، جلسه‌ی پنجمش که تمام شد، امام بحث را ناتمام رها کردند. چرا؟ حوزه‌های علمیّه داشتند می‌شوریدند؛ آن هم علیه امام بعد از پیروزی انقلاب، با آن همه قدرت؛ حوزه‌های علمیّه تحمّل نکردند. امروز که کار به مراتب بدتر و دشوارتر شده است. حضرت امام در همین تفسیر سوره‌ی حمد اشاره می‌کنند که در حوزه‌ی علمیّه، استکان مرحوم آیت‌الله حاج‌آقا مصطفی خمینی اعلی‌الله‌مقامه این عالم بزرگ دینی، پسر بزرگ حضرت امام را وقتی چای می‌خوردند، آب می‌کشیدند. می‌گفتند نجس است. چرا؟ چون گرایش عرفانی دارد. وقتی چنین رویکردی در

حوزه‌های علوم دینی وجود دارد و به تبع آن در جامعه منعکس می‌شود؛ وقتی حتی در برخی رساله‌ها به صراحت نوشته می‌شود که اسلام چیزی به نام عرفان ندارد؛ من به این جوان چه بگویم؟ چطور می‌توانم توضیح بدهم که سراغ مکاتب عرفانی انحرافی نرود؟ روح و جان او تشنه‌ی عرفان است. وقتی فردی در حد مرجعیت اعلام می‌کند که ما در اسلام چیزی به نام عرفان نداریم، نتیجه‌اش این نمی‌شود که امید این جوان از اسلام قطع شود، و بگوید من عرفان می‌خواهم. حال که شما در اسلام عرفان ندارید، پس خداحافظ اسلام! من رفتم سراغ کاستاندا، سراغ کوئیلو، سراغ اوشو و سراغ دیگران؟ همان‌طور که حرف برخی از صوفیّه انحرافی مسلّم است که می‌گویند ما اهل طریقت هستیم و دیگر به شریعت نیاز نداریم؛ شریعت کلاسی است برای عوام؛ کسی که جزو خواص و اهل طریقت شد، باید شریعت را کنار بگذارد؛ مراعات احکام فقهی و شرعی دیگر برای او لازم نیست؛

ما ز قرآن مغز را برداشتیم پوست را بهر خران بگذاشتیم
همان‌طور که آن تصوّر، تصوّر باطلی است و به دلایل فراوان می‌شود اثبات کرد که غلط است؛^۹ حرف کسانی هم که اسلام را محدود به شریعت می‌کنند و آن را از طریقت و حقیقت محروم می‌دانند، باطل است. این سخن با دلایل فراوان قابل اثبات است. در دو فصل اوّل کتاب «سرحق» به همین بحث پرداخته‌ام؛ به اینکه آیا واقعاً اسلام و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام چیزی به نام عرفان دارد یا ندارد. با دلایل مسلّم اثبات کردم که در اسلام عرفان وجود دارد؛ و بیان کردم که کسانی که انکار می‌کنند، به چه دلیل اشتباه می‌کنند، دلایلشان چیست و پاسخ آن دلایل چیست.

به هر حال، افراد از مذهب خشک و قشری، از تقدّس خشک و بی‌روح، از دینی که فقط محدود به احکام ظاهریّه شرعیّه است و دائماً هم تحکّم می‌کند؛ زده شده‌اند. جوانی که مدام به او امر و نهی فقهی می‌شود و دل و روحش اشباع و ارضا نمی‌شود و بعضاً به نام دین و مذهب و تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر با او برخورد‌های خشن می‌شود؛ پیش از اینکه روح او را ارضا کنیم؛ پیش از

۹. اسلام يك حقیقت واحد است که دارای شریعت و طریقت و حقیقت است و اینها از یکدیگر غیر قابل انفکاک هستند.

اینکه اندیشه‌ی او را اقناع کنیم؛ می‌خواهیم او را با زور و تحکم وادار به مراعات احکام فقهی کنیم؛ او زده می‌شود و به خانقاه‌ها و عرفان‌های وارداتی پناه می‌برد.

چهارمین عامل، ارضا نشدن با استدلالات خشک عقلی و حرف‌های مجرد و ذهنی است. همه‌ی ما در کار تربیت دینی هستیم. خدای متعال این خدمت عظیم را در مقطع دبیرستان نصیب شما کرده، من هم به‌عنوان معلّمی که بیش از سی سال است در دانشگاه این مسؤولیت را عهده‌دار هستم. همه‌ی ما نسل جوان را می‌شناسیم و دیده‌ایم که فقط با استدلالات خشک عقلی و فلسفی و کلامی ارضا نمی‌شود. با حرف‌های مجرد و ذهنی نمی‌شود یک جوان را جذب کرد. دینی که فقط با این شیوه سخن می‌گوید، طبیعتاً جذابیت نخواهد داشت. افراد زده می‌شوند و اینجا که ارضا نمی‌شوند؛ به دنبال جایی می‌روند که آنها را ولو به‌صورت کاذب ارضا کند.

عامل پنجم که سبب روی آوری نسل کنونی به سمت جریان‌های انحرافی عرفانی است، زده شدن از عملکرد بد افراد و نظام‌های مدّعی مذهب است. این هم بی‌تردید جزو عوامل جدّی است. وقتی من که سر کلاس می‌روم، قیافه‌ی مذهبی‌یی هم دارم؛ ریش گذاشته‌ام، عمامه‌ای به سر گذاشته‌ام یا چادری بر سر دارم و شده‌ام معلّم دینی، سخنگوی دین و مدّعی مذهب؛ دانش‌آموز یا دانشجوی من می‌بیند که حرف‌هایی که می‌زنم، با زندگی و رفتار خودم تعارض دارد؛ من سخن از صداقت می‌گویم، اما در عمل دروغ می‌گویم؛ سخن از صفا می‌گویم، در عمل ریا و تزویر به‌کار می‌برم؛ سخن از دغدغه‌ی خاطر داشتن برای دیگران دارم، اما تنها چیزی که به آن می‌اندیشم، خودم و منافع شخصی خودم است؛ سخن از ایثار می‌گویم، جز منفعت‌طلبی، جز خودخواهی هیچ چیز در زندگی من نیست؛ سخن از تواضع می‌گویم، جز تکبر و خودبزرگ‌بینی و تحقیرگری در زندگی من چیزی نیست؛ سخن از زهد و وارستگی می‌گویم، زندگی من پر از تعین و تشریفات است؛ همین لباسی که تنم کرده‌ام و سر کلاس رفته‌ام، چقدر مد روز است! پول‌های فراوانی خرج زر و زیور من شده است! چگونه انتظار داریم این جوان جذب من شود؟ جذب دین شود؟ وقتی خودم اهل عمل نیستم و قول و فعلم تضاد دارد؟ وقتی انسانی که ظاهر مذهبی دارد، ظلم می‌کند، حقّ دیگران را تضییع می‌کند، به حقوق دیگران اجحاف

می‌کند؛ این جوان از دین و مذهب زده نشود؟ به جاهای دیگر پناه نیاورد؟ این در شکل فردیش که افراد به‌ظاهر مذهبی و مدّعی دین و مذهب، عملکردهایشان جوانان را این‌گونه از دین فراری می‌دهد، در شکل کلان هم مدیران یک نظام دینی چنین می‌کنند. این مدیر در نظامی سر کار آمده است که آن نظام می‌گوید من در ادامه‌ی حکومت عدل علی علیه السلام و در آستانه‌ی حکومت عدل مهدی علیه السلام هستیم؛ ولی عملکردش چیست؟ آیا عدالت حاکم است؟ آیا وارستگی و زهد امیرالمؤمنین علیه السلام در مدیران ما هست؟ فرمایشات مقام رهبری را در دانشگاه علم و صنعت که به همین نکته اشاره کردند، شنیدید. بحث تجمل‌طلبی و زراندوزی در مدیران معضلی به‌شدّت جدّی است. بعضی‌ها خیال می‌کنند ساده‌زیستی یعنی من یک دست لباس ارزان‌قیمت بپوشم و دیگر اشکالی ندارد که در نقاط مختلف بیلاقی کشور و خارج از کشور ویلاهای متعدّد داشته باشم، حساب‌های بانکیم هم میلیاردی باشد و دم‌به‌دم به آن پول تزریق شود. اینها مهم نیست؛ ساده‌زیستی فقط یعنی این که من یک لباس ساده بپوشم. این که نفاق و تزویر است؛ این که معنی ساده‌زیستی نیست. خدا رحمت کند امام را. اگر درست به خاطر بیاورم، روزی بود که کابینه‌ی شهید رجایی با حضرت امام ملاقات داشتند. امام در آن دیدار فرمودند: افتخار نظام ما این است؛ افتخار انقلاب ما این است که دولتمردان این نظام برخلاف زمان شاهنشاهی، خوانین، ملاکان، ثروتمندان و میلیاردرها نیستند. آیا واقعاً فرمایش امام امروز هم قابل بازگو شدن است؟ این را نمی‌خواهم به همه تعمیم بدهم؛ اما موج خطرناکی است که به‌سمت مدیران نظام آمده است. این جوان می‌بیند درحالی که در این جامعه، مردم فقیری وجود دارند که به‌خاطر نداشتن اندک امکان مادّی، نمی‌توانند فرزند بیمار خود را به بیمارستان ببرند و معالجه کنند و بچه‌شان می‌میرد، مدیرانی با ثروت‌های انبوه مشاهده می‌شود؛ او از دین زده نشود؟ وقتی تضييع حق را می‌بیند، وقتی می‌بیند این فرد وزیر و وکیل که شد، اولین چیزی که به آن فکر می‌کند؛ این است که جیب‌های خودش را پر کند، برج‌ها را برای خودش بسازد، اتومبیل‌های متعدّد آخرین سیستم زیر پای خودش و زن و بچه‌اش بیندازد، در خانه‌های مجلّل آنچنانی زندگی کند، خوش‌گذرانی‌های آنچنانی داشته باشد، مجلس عروسی که می‌خواهد برای بچه‌اش بگیرد، سگّه‌ی تمام‌بهار آزادی مشت

مشت روی سر عروس بریزد و جمعیت جمع کنند، وقتی می‌بیند که ماه‌عسل فرزند این مدیر نظام به‌ظاهر مذهبی قرار است در فلان کشور خارجی طی شود، وقتی اینها را می‌بیند، بعد هم زندگی خودش را سرشار از محرومیت و فقر می‌بیند، از مذهب و دین حاکم زده نشود؟ نمی‌خواهم این را به همه تعمیم بدهم؛ اما گفت: یک داغ دل بس است برای قبیله‌ای. بنابراین، افرادی که از یک طرف، تشنه‌ی معنویت هستند و از طرف دیگر، از کسانی که ظواهر دینی و مذهبی دارند زده شده‌اند؛ به خانقاه‌ها و عرفان‌های وارداتی پناه می‌برند.

عامل اصلی جذب افراد به عرفان‌های انحرافی در جامعه‌ی ما

چه شد که عرفان‌های انحرافی و کاذب توانستند این‌طور در جامعه‌ی اسلامی ما میدان پیدا کنند؟ شخصی که با همه‌ی وجود تشنه است و عطش همه‌ی وجودش را گرفته است، وقتی آب سالم و پاک در اختیارش قرار ندادید؛ این تشنگی لاجرم او را به سوی آب‌های آلوده و ناسالم می‌کشاند. با نهدی کردن و فشار هم نمی‌شود جلوی این روی‌آوری را گرفت. تشنگی این حرف‌ها سرش نمی‌شود. سبب اصلی رواج عرفان‌های بدلی، کاذب و انحرافی، چه بومی و چه وارداتی، همین است. وقتی ما عرفان اصیل اسلامی، عرفان اهل‌بیت علیهم‌السلام را عرضه نکردیم و به‌صراحت از بلندگوی حوزه، از جایگاه مرجعیت اعلام کردیم و گفتیم اصلاً در اسلام چیزی به‌نام عرفان وجود ندارد؛ کسی که تشنه‌ی عرفان است، سراغ جاهای دیگر نرود؟ می‌گوید حالا که شما عرفان ندارید، من هم تشنه‌ی عرفانم؛ پس می‌روم جاهای دیگر. این عامل اصلی است. در طول این سی سال که از عمر نظام ما می‌گذرد،^{۱۰} رسانه‌ها دست ما بود، صدا و سیما، روزنامه‌ها، آموزش و پرورش دست ما بود، آموزش عالی، وزارت ارشاد، سینما، تئاتر و همه‌چیز دست ما بود؛ واقعاً چقدر قدم برداشتیم برای اینکه عرفان ناب اهل‌بیت علیهم‌السلام را به جامعه معرفی کنیم؟ چقدر به عارفان و الامقام عرصه‌ای دادیم که بتوانند سخن از عرفان بگویند؟ حتی در حوزه‌های علمی، شخصیت‌های عظیم‌القدری که گرایش‌های عرفانی دارند بایکوت هستند.

۱۰. این سخنرانی در سال ۱۳۸۷ در جمع دبیران دینی آموزش و پرورش ایراد شده است.

فردی که عالم بزرگ دینی است، شخصیتی است که افتخار کشور و دنیای اسلام است؛ ولی به صرف اینکه گرایش عرفانی دارد، بایکوت است و نباید کسی از او سخن بگوید و نباید عرصه‌ای در اختیار داشته باشد برای اینکه حرف‌هایش را مطرح کند. وقتی شما آب سالم و زلال در اختیار قرار نمی‌دهید، چطور می‌خواهید بگویید که به سمت آب آلوده برو؟! تشنگی که این حرف‌ها سرش نمی‌شود. ما عرفان اصیل اهل بیت علیهم‌السلام را عرضه نکرده‌ایم. کتاب‌های درسی دینی که از مقطع ابتدایی گرفته تا سطح دانشگاه درس می‌دهیم، روی هم چند کلمه از عرفان واقعی اهل بیت علیهم‌السلام سخن گفته است؟ وقتی عرفان واقعی را ارائه نکرده‌ایم، چرا این جوان را به خاطر رفتن به سمت جریان‌های کاذب و انحرافی عرفانی مذمت می‌کنیم؟

عرفان‌های بدلی مثل هرچیز بدلی دیگر، شباهت‌هایی ولو دروغین با عرفان اصیل دارد. بدلی هر چیز شبیه اصل آن است؛ ولو دروغین است. یک چیز مطلقاً ظاهرش شبیه طلا است. عرفان‌های بدلی شباهت‌هایی با عرفان اصیل که فطرت انسانی تشنه‌ی آن است، دارند و به سبب همین شباهت‌ها افراد را جذب می‌کنند. به تعبیر زیبای امیرالمؤمنین علیه‌السلام باطل آمیزه‌ی هرچند اندک از حق دارد و جذابیّت جریان‌های باطل به خاطر همان بخشی از حقیقت است که مخلوط و ممزوج آن است. حضرت در خطبه‌ی پنجاه نهج‌البلاغه می‌فرمایند: «فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِرْجَاحِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُتَدِينِ»: اگر باطل از آمیختگی با حق خالص می‌شد، باطل بودنش بر طالبان حقیقت مخفی نمی‌ماند. «وَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ»: و اگر حق از خرافه‌ها و آمیزه‌های باطلی که بر آن پوشانده شده خالص و پاک می‌شد، زبان معاندان و مخالفان بریده می‌شد و نمی‌توانستند انتقاد کنند. «وَلَكِنْ يُؤَخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيُمَزَّجَانِ فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَانِهِ»: و لکن کمی از حق و کمی از باطل می‌گیرند و این دو را با هم ممزوج می‌کنند و اینجاست که شیطان بر پیروانش مستولی می‌شود.

شاید از چهره‌ها، قیافه‌ها و آرایش‌های بچه‌ها در مدارس توانسته‌اید تشخیص بدهید؛ متأسفانه الآن جریان شیطان‌پرستی در جامعه‌ی شیعه‌ی اثناعشری ما دارد رواج وحشتناکی پیدا می‌کند. این تحقق سخن امیرالمؤمنین علیه السلام نیست که وقتی این آمیختگی ایجاد شد، شیطان می‌تواند بر مریدهای خودش مستولی شود، سیطره و سلطه پیدا کند و آنها را جذب کند؟

برخی از عوامل جذب شدن افراد به عرفان‌های بدلی و انحرافی

۱. عرفان‌های بدلی به مریدهای خود یک آرامش تخدیری و کاذب می‌دهند. یک‌وقت شما عامل و علت درد را از بین می‌برید؛ یک‌وقت احساس درد را از بین می‌برید. اینها دو چیز مختلف است. عرفان حقیقی و اصیل علت و عامل درد را از بین می‌برد؛ عرفان‌های کاذب احساس درد را می‌گیرد و به شخص یک حالت ریلکس و آرامش می‌دهد.

۲. تهییج قوه‌ی خیال و غرق شدن در اوهام و صورت‌های خیالی. گفتیم انسان تشنه‌ی شهودِ پشت پرده‌ی عالم حس است. عرفان‌های کاذب به‌نحوی انسان‌ها را وارد عالم تخیلات و غوطه‌ور در اوهام و صور خیالی می‌کنند و تشنگی انسان را که دلش می‌خواهد چیزهای ندیدنی را ببیند، به‌صورت کاذب ارضا می‌کنند.

به چه وسیله‌ای این آرامش را می‌دهند و غوطه‌وری در اوهام و تخیلات را ایجاد می‌کنند؟ به‌کمک موسیقی‌هایی که آرامش کاذب ایجاد می‌کنند. به‌کمک مواد مخدر؛ به‌وسیله‌ی مانتراها و ذکرهایی که در این مکاتب دستور داده می‌شود؛ از طریق مدیتیشن، ریلکسیشن و امثال اینها.

۳. بیدار کردن برخی قوای نفسانی به‌کمک تمرین‌ها و ریاضت‌ها. دستورالعمل‌ها، تمرین‌ها و ریاضت‌هایی می‌دهند و کم‌کم برخی از قوای خفته در نفس شخص بیدار می‌شود. چون همان‌طور که بدن انسان از طریق ورزش و وارد کردن فشار به عضلات کم‌کم قدرت می‌گیرد و می‌تواند کارهایی بکند که قبلاً نمی‌توانست انجام دهد، نفس انسان هم این‌طور است. اصلاً در زبان عربی به ورزش

«ریاضت» گفته می‌شود. ریاضت ورزش نفس است. به نفس هم اگر فشار وارد کنید، کم‌کم قدرت می‌گیرد و می‌تواند کارهای خارق‌العاده انجام دهد. کارهای خارق‌العاده به‌هیچ‌وجه دلیل حقانیت نیست. همان‌طور که قدرت‌های ظاهری را، هم از راه حق می‌شود به‌دست آورد و هم از راه باطل، قدرت سیاسی را، هم می‌شود از راه حق به‌دست آورد و هم از راه باطل و کودتا کردن و تزویر و ...؛ قدرت‌های باطنی را هم از دو راه می‌شود بیدار کرد: یکی از راه حق که راه عبودیت و بندگی حضرت حق و تهذیب نفس است. به کارهای خارق‌العاده‌ای که در نتیجه‌ی آن انجام می‌شود، اصطلاحاً کرامات اولیا می‌گویند. دیگری از راه باطل و ریاضات شیطانی، مثل کارهایی که مرتاض‌ها می‌کنند. کارهای خارق‌العاده می‌کنند؛ اما با ریاضت‌های شیطانی. این مکاتب با بعضی از دستورالعمل‌ها امکان انجام این‌گونه کارهای خارق‌العاده را برای فرد ایجاد می‌کنند و فردی که تشنه‌ی این‌طور قدرت‌ها است، طبیعتاً جذب این مکاتب می‌شود.

۴. حذف تکالیف و قیود مذهبی و گشودن باب لاقیدی در ارضاء هوس‌ها و تمایلات نفسانی و شهوانی. غالب عرفان‌های بدلی این ویژگی را دارند. جوانی که وجودش در اوج فوران هوس‌ها و خواسته‌های ایام جوانی و نیازهای جنسی و ... است و قید و بندهای احکام دینی راه بی‌بند و باری را در ارضای این هوس‌ها به‌روی او بسته است، این مکاتب به او می‌گویند من نیاز تو به معنویت را ارضا می‌کنم، هیچ لزومی هم ندارد که این قید و بندها را داشته باشی، برو راحت باش، خوش باش. عوامل اطلاعاتی به بعضی از محافل به‌اصطلاح عرفان‌های انحرافی نفوذ کرده و از داخل مجالسشان فیلمبرداری کرده‌اند. خدا می‌داند چه فسادها و آلودگی‌های اخلاقی در جمع آنهاست. طبیعتاً این مکتب عرفانی برای این جوان جذاب است؛ می‌تواند دین و معنویتش را داشته باشد و هوسرانی و شهوترانیش را هم داشته باشد.

۵. تساهل در رابطه با پیروان سایر مذاهب و فرق و افراد حتی لامذهب و باری به‌هرجهت و حتی بی‌دین. می‌گویند آقا راحت باش! بیخود حریم نگه ندار! با همه یکسان رفتار کن! متدین و بی‌دین،

کسی که به دین حق است یا دنبال ادیان باطل است، همه را یکسان دوست داشته باش! با همه یکسان تعامل کن! تساهل یکی از عوامل جذّابیت این مکاتب است.

۶. استفاده از شخصیت‌های کاریزماتیک؛ شخصیت‌هایی که قدرت نفوذ و جذب دارند، خوش‌سیما و خوش‌صحتند، حالت‌های خاصی دارند، رفتارهایشان بسیار جذّاب است. به این افراد به‌عنوان قطب، مراد، رهبر، مرشد، پیر طریقت و ... داخل این تشکّل‌ها نقش می‌دهند. بعضی از اینها از طریق ریاضت، واقعاً قدرت انجام بعضی کارهای خارق‌العاده را هم دارند، ولو با ریاضت‌های شیطانی تصرفاتی می‌کنند، کارهای عجیب و غریبی می‌کنند. مریدشان که می‌آید، از اوّل زندگیش تا آن روز را برایش تعریف می‌کنند. ما هم که افراد ندید بدیدی هستیم، فکر می‌کنیم کسی که اینها را گفت، العیاذبالله حتماً امام زمان علیه السلام است. بلافاصله سر می‌سپریم و می‌شویم مرید. نمی‌دانیم که این قدرت‌ها از راه‌های شیطانی هم قابل به‌دست آمدن است؛ همان‌طور که خدا به اولیایش الهام می‌کند، شیطان هم به دوستانش الهام می‌کند. «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ»^{۱۱} اینها را تشخیص نمی‌دهیم. فکر می‌کنیم کار خارق‌العاده‌ای که این شخص جلوی ما انجام داد، دلیل بر حقانیت اوست. نمی‌دانیم که این قدرت‌ها دلیلی بر حق بودن یا باطل بودن نیست. از این شخصیت‌ها هم استفاده می‌کنند و لذا وقتی یک جوان یا یک فرد تحصیلکرده که فقط قدرت‌های ظاهری و مادی را دیده، به این شخص با این قیافه‌ی گیرا و رفتارهای خاص و لباس خاصی که می‌پوشد، برمی‌خورد؛ سر می‌سپرد. وانگهی، معمولاً یک حلقه‌ی اوّلی دور این شخصیت‌ها را احاطه می‌کنند که به این سادگی‌ها اجازه‌ی ورود به دیگران نمی‌دهند. کلّی تشریفات و آداب دارد که بخواهید حضرت آقا را ببینید. یک سال باید در نوبت بمانید. به این زودی‌ها که شما حق دیدار و ملاقات با ایشان را ندارید! کلّی آداب و مراسم و تشریفات برای پیر و مرادشان قائل می‌شوند تا شخصیتش را بزرگتر جلوه دهند. کرامات زیادی از او نقل می‌-

۱۱. سوره‌ی انعام، آیه ی ۱۲۱.

کنند و به او نسبت می‌دهند که یک‌صدمش را هم ندارد و از این طریق، مدام جذّابیت او را بالاتر می‌برند.

۷. خود را مدافع حقوق و آزادی‌های مثلاً زنان یا جوانان معرفی می‌کنند؛ خصوصاً در حوزه‌هایی که احکام شرع آن آزادی‌ها را قائل نیست و این برای یک جوان یا برای یک شخص به اصطلاح، امروزی که آن قدر عمق مطالعات دینی ندارد و با این نوع تزویرگری‌ها تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد؛ جذّابیت دارد. شبهه‌اتی مطرح می‌کنند که افراد را منتقد و بی‌اعتقاد به اسلام می‌کند و آنها را در جاذبه‌ی کسانی قرار می‌دهد که آن احکام را نفی می‌کنند و می‌گویند نه، ما اصلاً قائل به این چیزها نیستیم. این محدودیت‌ها نباید باشد. جوان باید آزاد باشد. باید برای زن این آزادی‌ها را قائل شد و شریعت حقوقش را تزییع کرده است. باید شریعت را کنار گذاشت. شریعت مال دوره‌ی دیگری بود. شریعت چنین و چنان است.

۸. سخن گفتن از مهر و محبت و صلح و صفا و نفی خشونت و نفی بی‌صداقتی و تزویر و ... ولو به ادّعا. از اینها حرف می‌زنند و این حرف‌ها جذّابیت ایجاد می‌کند؛ چون فطرت انسان تشنه‌ی این‌هاست؛ ولو پشت پرده هزارویک جور تزویر هم داشته باشند؛ اما سخن از صداقت و صفا می‌گویند. ولو هزار جور برخورد خشونت آمیز هم با مخالفان و رقبایشان بکنند؛ اما در ظاهر صحبت از گذشت و صفا و یگانگی و محبت می‌گویند.

تا حدودی معلوم شد چرا این جریانات می‌توانند افراد را جذب کنند.

مقابله با جریان‌های انحرافی

آیا باید به مقابله با این جریانات و گروه‌های کاذب عرفانی پرداخت یا نه؟ و اگر بلی؛ چگونه باید این معضل را در جامعه حل کرد؟

یقیناً باید به مقابله‌ی این جریان‌های انحرافی رفت. زیرا اسوه‌ی ما انبیای عظام علیهم‌السلام هستند. قرآن فرمود:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ».^{۱۲} هرآینه در وجود رسول خدا برای شما الگوی نیکویی برای تأسی هست. مبارزه‌ی با شرک و مبارزه‌ی با ادیان باطل در صدر برنامه‌ی انبیای الهی بود. انبیاء چندان درگیر با الحاد و مادی‌گری صرف نبودند؛ عمده‌ی مشکل انبیاء مشرکین بودند؛ عمده‌ی مشکل انبیا ادیان باطل بود. و گفتیم که مذاهب شرک، ادیان باطل و ساختگی و مُحَرَّف، معنویت بدلی و منحرف هستند؛ یعنی کار اصلی انبیاء همین بود؛ با معنویت‌های بدلی و انحرافی مبارزه کردند. پس یقیناً باید با این جریان‌ها مبارزه و مقابله شود؛ اما چگونه مقابله کنیم؟ آیا راه مقابله با این معنویت‌های انحرافی سرکوب و برخورد‌های خشن است؟ مقابله‌های امنیتی و انتظامی و اطلاعاتی و قضایی و بگیروبند و دستگیر کن و ممنوع کن است؟ آیا فقط از این راه می‌شود این مشکل را حل کرد؟ این اشتباه بسیار بزرگی است که متأسفانه بعضاً می‌بینیم اتفاق افتاده است. بعضاً گمان می‌شود با برخورد‌های خشن می‌توان مشکل را حل کرد. این اشتباه بسیار بزرگی است. اگر فقط روی جلوگیری‌های به زور دستگاه‌های انتظامی و قضایی و اطلاعاتی تکیه کنیم، اتفاقاً حلاوت و جذابیّت این جریان‌ها را افزون می‌کنیم. دلیلش هم این است که این نوع برخوردها مدت‌هاست که انجام می‌شود؛ اما نتیجه‌اش را ببینید، آیا خانقاه‌ها شلوغ‌تر نشده است؟ آیا جریان‌های انحرافی مریدان بیشتری پیدا نکرده‌اند؟ بروید ملاحظه کنید، آن وقت خواهید دید که چه اتفاقی افتاده است. با نفی و سرکوب صرف نمی‌شود این معضل و مشکل را حل کرد. بعضاً ما در حل کردن این معضل اشتباه می‌کنیم؛ راه را غلط تشخیص می‌دهیم. «الْإِنْسَانُ حَرِيصٌ عَلَىٰ مَا مَنَعَهُ»^{۱۳} اگر فقط با منع بخواهیم این مشکل را حل کنیم، انسان نسبت به چیزی که او را از آن منع می‌کنند بیشتر حریص می‌شود؛ مگر

۱۲. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

۱۳. هاشمی، خوبی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۲۱، ص ۳۱۲.

اینکه روح و جان او را از آنچه اصیل است، اشباع کنند و او را نسبت به بدلی بودن این آگاه کنند؛ آن موقع منع کردن و جلوگیری معنا پیدا می‌کند.

راه اصلی مقابله با رواج عرفان‌های بدلی در جامعه‌ی ما خصوصاً در نسل جوان و در نسل تحصیلکرده، عرضه و اشاعه‌ی عرفان ناب اهل بیت علیهم‌السلام است، و این را از خود قرآن الهام می‌گیریم. قرآن کریم فرمود: « **إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ** »^{۱۴} اگر می‌خواهید بدی‌ها از میدان خارج شود، راهش این است که خوبی‌ها را وارد کنید. وقتی خوبی آمد، بدی خودش پا به فرار می‌گذارد. اگر چراغ‌های این سالن خاموش شود و سالن در تاریکی مطلق فرو برود؛ شما هرچه پنجه در پنجه‌ی تاریکی بیندازید و با آن زورآزمایی کنید، نمی‌توانید تاریکی را بیرون کنید. راه منحصربه‌فرد بیرون کردن تاریکی، روشن کردن چراغ‌هاست. وقتی نور آمد، تاریکی خودش پا به فرار می‌گذارد و می‌رود. وقتی شما نور عرفان اصیل اهل بیت علیهم‌السلام را وارد جامعه کردید، ظلمت عرفان‌های انحرافی خود به خود جامعه را ترک می‌کند و دیگر جذابیتی برای کسی نخواهد داشت. خفاش‌ها در شب و تاریکی، امکان جولان پیدا می‌کنند و می‌توانند خون خلق را بمکنند؛ وقتی روشنایی آمد خفاش‌ها فرار می‌کنند و مخفی می‌شوند. این راه اصلی است و متأسفانه همان‌طور که اشاره کردم، ما به این راه خیلی کم توجه کرده‌ایم، و بعضاً جلوی این راه را گرفته‌ایم. وقتی عرفان اصیل معرفی شود، در آموزه‌های عرفانی ما، معیارهایی در اختیار شخص قرار می‌گیرد که بتواند معنویت اصیل و معنویت باطل را از یکدیگر تشخیص دهد. اگر کتاب‌های بزرگان عرفان را مطالعه کنید، می‌بینید به سالک معیار می‌دهند و می‌گویند هر مکاشفه‌ای حق نیست، هر الهام و وارد قلبی‌یی حق نیست؛ الهام ممکن است شیطانی باشد یا نفسانی؛ واردات قلبی ممکن است مَلَکی باشند یا رحمانی. هرچیزی که به قلبت الهام شد، دلیل بر این نیست که حق است؛ ممکن است نفس به تو الهام کرده باشد و ممکن است یک وارد شیطانی باشد.. به او معیار می‌دهند، می‌گویند همه‌ی مکاشفات حق نیست، ما مکاشفات انعکاسی داریم، که انعکاس خصوصیات

۱۴ . سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۴.

نفس خود انسان است و لذا وقتی عرفان اصیل را آموخت، فریب عرفان‌های بدلی و باطل را نخواهد خورد. در نیمه‌ی دوم کتاب سرحق لغزش‌های نظری و عملی در سلوک را بحث کرده‌ام. در نیمه‌ی اول گفته‌ام که عرفان به معنای واقعی در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد و پاسخ کسانی که گفته‌اند وجود ندارد را داده و تک‌تک نکته‌ها و دلائلشان را مطرح کرده‌ام. در نیمه‌ی دوم تحت عنوان لغزش‌های نظری و عملی در سلوک، گفته‌ام که این مسیر، مسیر بسیار حساسی است و چنین لغزش‌هایی به‌نام عرفان ممکن است رخ بدهد و دست اشخاصی که می‌خواهند این راه را طی کنند، معیارهایی داده‌ام. گر چه کتاب‌های مفصل‌تر و تخصصی‌تر که به صورت خیلی مشروح‌تر به این بحث‌ها پرداخته‌اند، وجود دارد؛ منتها چون این کتاب را برای نسل دانشجو و جوان و تحصیلکرده‌های دانشگاهی نوشتم، طبیعتاً مختصرتر و محدودتر به آن پرداخته‌ام.

اگر بخواهیم جذابیت این جریان‌ها از بین برود، باید ما که به‌عنوان معلّم و سخن‌گوی دین به کلاس می‌رویم و سخن می‌گوییم یا کسان دیگری که در جامعه‌ی ما شخصیت مذهبی دارند و مدّعی دین و مذهب هستند، به خودسازی بپردازند. باید آنچه سبب زده شدن این دانش‌آموز یا دانشجو از من و شما می‌شود را حل کنیم؛ باید تکبر و بی‌صدافتی، خودخواهی و منفعت‌طلبی، دنیاپرستی و مادی‌گرایی، تجمل‌پرستی و زراندوزی و قدرت‌طلبی و ... را در وجود خودمان از بین ببریم. نمی‌شود ما معلّم دینی موفق شویم مگر اینکه خودمان را ساخته باشیم. معلّم‌های دروس دیگر این مشکل را ندارند؛ کار ما خیلی خطیر است. معلّم زبان، زبان انگلیسی درس می‌دهد، دیگران کاری به این ندارند که اخلاق و رفتارشان چطور است؟ چیزی را یاد گرفته و برای دیگران بازگو می‌کند؛ اما من و شما این‌طور نیستیم؛ می‌خواهیم تحولات روحی و رفتاری در مخاطب ایجاد کنیم؛ ما فقط نمی‌خواهیم اندوخته‌های ذهنی خودمان را به ذهن مخاطبمان منتقل کنیم.

علی‌ای‌حال، راه حل این معضل، از یک سو خودسازی و اصلاح فردی است؛ در وهله‌ی اول، کسانی که سخن‌گوی مذهبند و در درجه‌ی بعد، افرادی که بالاخره مدّعی مذهب هستند، باید به این کار اهتمام بورزند؛ و از سوی دیگر، جدّی گرفتن مقوله‌ی امر به معروف و نهی از منکر در رابطه با حکومت و

دولتمردان. به فرمایشات مقام رهبری در بحث امر به معروف و نهی از منکر و در بحث عبرت‌های عاشورا مراجعه کنید که ایشان چندین سال قبل این سخنرانی‌ها را کرده‌اند؛ ولی متأسفانه چقدر به این حرف‌ها عمل شد؟ در حدّ یک سخنرانی ماند و به صورت یک جزوه چاپ کردند و چهارتا دولتمرد هم در تأیید آن سخنرانی‌هایی کردند؛ ولی عملاً چطور باب این قضیه باز شد؟ مقام رهبری در آن سخنرانی‌ها اخطار کردند، فرمودند: کوفه‌ای که تا چند سال قبل امیرالمؤمنین علیه السلام حاکم آن بود و اباعبدالله الحسین علیه السلام و زینب کبری علیها السلام در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا زندگی می‌کردند، چه شد که در مدت بسیار اندکی همین کوفه شهر جنایت نسبت به اهل بیت علیهم السلام شد؟ بحث رفاه‌طلبی، زراندوزی، تحولاتی که در مردم ایجاد شد، دنیاطلبی که حاکم شد را چقدر زیبا مطرح کردند و اخطار دادند که اگر ما به امر به معروف و نهی از منکر نسبت به دولتمردان و مدیران نظام نپردازیم؛ این نگرانی وجود دارد که در اندک مدتی دستاوردهای انقلاب، همه واژگونه شود؛ و تنها نامی از اسلام باقی بماند، همان طور که نام حکومت یزید هم حکومت اسلامی بود؛ می‌گفتند امیرالمؤمنین یزید بن معاویه؛ اما نام که مشکلی را حل نمی‌کند. به قول شاعر: نام فروردین نیارد گل به باغ. ایشان اخطار دادند و تشویق کردند که امر به معروف و نهی از منکر نسبت به دولتمردان در نظام اسلامی باید به صورت جدّی مطرح شود؛ ولی من و شما چقدر به این فرمایشات عمل کردیم؟ یا ترس و محافظه‌کاری ما را از امر به معروف و نهی از منکر بازداشت یا اینکه خودمان هم به چیزهایی که می‌خواستیم انتقاد کنیم آلوده بودیم؛ می‌دیدیم که اگر من به فلان دولتمرد فلان انتقاد را بکنم؛ او هم می‌آید و پرده‌ی زندگی مرا بالا می‌زند و می‌گوید چرا به من انتقاد می‌کنی؟ خودت هم این خلاف‌ها را داری. خودت هم زراندوزی؛ خودت هم آلودگی‌های اخلاقی داری؛ خودت هم بی‌بندوباری‌های پشت پرده را داری؛ چرا به من ایراد می‌گیری؟ لذا جرأت نکردم که امر به معروف و نهی از منکر کنم. یا بی‌توجهی نسبت به این مسؤولیت بسیار خطیر که در روایات داریم: مهم‌ترین واجب الهی امر به معروف و نهی از منکر است، سبب ترک آن شده است. چقدر این قضیه را جدّی گرفتیم؟ پس هم باید اصلاح فردی، تزکیه و تهذیب خودمان به عنوان معلّم دینی را جدّی بگیریم و هم اصلاح جامعه و دولتمردان را از طریق امر به معروف و

نهی از منکر. اگر درست عمل نکنیم، سایت‌های اینترنتی فراوانی وجود دارد که عرفان‌های انحرافی را در جامعه ترویج می‌کند، فرض کنید شما توانستید جلوی تمام محافل عرفانی را هم بگیرید، همه‌ی سردمداران آنها را هم زندان کنید؛ مشکل حل نمی‌شود، این سایت‌ها را چه می‌کنید؟ آیا همه‌ی این سایت‌ها قابل شناسایی و فیلتر شدن است؟ قطعاً نه. اگر مشکل را به شکل صحیح و درست خودش که اشاره کردم، حل نکنیم؛ هر روز شاهد روی‌آوری شدیدتر نسل جوان چه به خانقاه‌های صوفیه، چه به گروه‌ها و نحله‌های عرفان‌های وارداتی شرقی و غربی خواهیم بود.

موضوعاتی از صحبت باقی ماند که به‌علت اتمام وقت نمی‌رسیم به آنها اشاره کنیم، یکی همین سؤال جدی است که آیا واقعاً اسلام چیزی به‌نام عرفان دارد که حالا ما مدعی آن هستیم؟ چون دو گروه این را منکر شده‌اند؛ یک گروه مستشرقان غیرمسلمان، با این انگیزه که جذابیّت اسلام را از بین ببرند؛ چون انسان‌ها به‌شدت به‌سمت عرفان روی آورده‌اند؛ لذا برای اینکه اینها مسلمان نشوند و عرفان اصیل طرفدار پیدا نکند، این گروه گفتند چیزی که به‌نام عرفان اسلامی است، تماماً وارداتی است، از شرق و غرب عالم وارد شده است؛ والاّ اسلام به‌خودی‌خود، قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام به‌خودی‌خود، چیزی به‌نام عرفان ندارند؛ نفی عرفان اسلامی توسط مستشرقان غیرمسلمان غالباً با این انگیزه است، یا بر اثر جهالت و نشناختن اسلام است. گروه دیگری که وجود عرفان در اسلام را انکار کرده‌اند، برخی علمای دینی در داخل جامعه‌ی اسلامی هستند. این را بررسی کنیم آیا واقعاً اسلام عرفان دارد؟ در دو فصل نخستین کتاب سرحق این بحث را مطرح کرده‌ام؛ چه در آموزه‌های قرآن و عترت، چه در زندگی و سیره و سلوک عملی اهل بیت علیهم‌السلام و بعد هم پاسخ استدلالاتی که مخالفان عرفان مطرح کرده‌اند را داده‌ام.

بحث بعدی ضرورت معرفت و سلوک عرفانی برای مربیان دینی است که این هم بحث بسیار مهمی است. آموزش‌های عرفانی حلقه‌ی وصلی بین آموزش اعتقادات و نظام رفتارهای اسلامی ماست. آموزش‌های اعتقادی بدون منجرشدن به عرفان یک چیز ابتر و یک بحث انتزاعی است که اصلاً

جذابیت ندارد. دستورالعمل‌های اسلامی بدون متکی شدن به روحیات لطیف عرفانی، یک چیز بدون پشتوانه است و کارایی چندانی ندارد. اگر بخواهیم حلقه‌ی آموزش‌های دینی ما کامل شود؛ باید آموزش‌های عرفانی در این مجموعه بیاید و ما به عنوان معلّمان دینی نیاز داریم به اینکه هم معرفت عرفانی پیدا کنیم، هم سلوک عرفانی در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام داشته باشیم. اولاً به لحاظ این که خودمان به عنوان یک انسان باید به غایت هستی خودمان برسیم، چه دبیر دینی باشیم و چه نباشیم؛ و دوم این که شرط اثر بخشی یک مرتبی در حوزه‌ی مسائل معنوی این است که خود مرتبی برخوردار از آن حقیقت باشد؛ فقط دانای کمال نباشد، دارای کمال باشد؛ صاحب نفس باشد تا بتواند تحوّل ایجاد کند؛ یک انسان مهذب و وارسته باشد. به قول معروف: سخن کز دل برآید؛ لاجرم بر دل نشیند. و الا محفوظات ذهنی صرف تأثیری نمی‌گذارد، تحوّل و جذبه‌ای ایجاد نمی‌کند. چیزی را به عنوان شوخی نقل می‌کنند؛ ولی به نظر من اصلاً شوخی نیست، می‌گویند:

از کمالات شیخ ما این است شیره را خورد و گفت شیرین است

به نظر من واقعاً کمال شیخ این است که اوّل شیره را خودش خورده باشد، بعد به دیگران بگوید شیرین است. شیره‌ای که نخورده‌ام را در کتاب خوانده‌ام که شیرین است و می‌آیم سر کلاس می‌گوییم که شیره شیرین است؛ اینکه اثر ندارد. واقعاً کمال یک شیخ این است که اوّل خودش خورده باشد، بعد به دیگران بگوید. در آیات و روایات دو گروه نفی شده‌اند؛ یکی متعبد به غیر علم، یعنی شخصی که عبادت زیاد انجام می‌دهد؛ اما عبادت بی‌روح، بدون فهم و معرفت؛ و دوم عالم بلاعمل است. از هر دو تعبیر به الاغ شده است. قرآن راجع به عالم بلاعمل فرمود: «**كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً**»؛^{۱۵} امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم راجع به متعبد بغیر علم فرمودند: «**كَجِمَارِ الطَّائِفَةِ**»^{۱۶} مثل الاغی که به سنگ

۱۵. سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۵.

۱۶. تمیمی آمدی، غررالحکم و درر الکلم، ص ۱۱۶.

آسیاب بسته‌اند. یک مرتبی دینی باید هم معرفت کمال معنوی را داشته باشد و هم خودش راه کمال را طی کرده باشد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ